

## فرازهایی از زندگی سالار شهیدان امام حسین (ع)

### وای از دست امتی که فرزند دختر پیامبرشان را کشتند

امام حسین علیه السلام دلاوری بود که شجاعت و شهامتش دوست و دشمن را به حیرت آورده بود. حماسه آفرینی‌های آن حضرت در جنگهای جمل، صفین و نهروان زبانزد خاص و عام بود. عبدالله بن قیس از دلاوری‌های امام حسین علیه السلام در جنگ صفین چنین گزارش کرده است:

در نبرد صفین در میان لشکر علی علیه السلام و در رکاب آن حضرت بودم. ابویوب سلمی از فرماندهان معاویه به کمک نیروهای خود بر آب فرات مسلط شده و آن را به روی ما بست. لشکریان علی علیه السلام از شدت عطش به آن حضرت شکایت کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز برای باز پس گیری آب فرات عده‌ای را فرستاد، اما آنان ناامید برگشتند.

مولای متقیان علیه السلام از گرفتاری پیش آمده به شدت ناراحت شد. در آن حال امام حسین علیه السلام عرضه داشت:

"امضی الیه یا ابتاه؟" پدر جان! آیا من برای باز کردن راه آب بروم؟  
"علی علیه السلام فرمود: "پسرم! برو."

حضرت سیدالشهدا علیه السلام به همراه عده‌ای به نیروهای دشمن حمله کرده و آنان را از فرات دور ساخت و خیمه‌اش را در کنار آب برافراشت و عده‌ای را برای حفاظت از آب گمارد. آنگاه نزد پدر بزرگوارش آمد و پیروزی خویش را مژده داد. اما علی علیه السلام از شنیدن بازگشایی راه آب به گریه افتاد. به امام گفته شد: یا علی! چرا گریه می‌کنید؟ این اولین پیروزی است که در این جنگ به برکت حسین علیه السلام به دست آمد. امام فرمود: بلی درست است، اما من به یاد عاشورا افتادم که حسینم با لب تشنه به شهادت می‌رسد و از شدت ظلم اسب او شیهه می‌کشد و می‌گوید: ای وای از دست امتی که فرزند دختر پیامبرشان را کشتند.

منبع: پاک نیا، عبد الکریم؛ ویژگیهای امام حسین (ع)، الخصائص الحسینیة، ص: ۷۲

### نماز ظهر عاشورا

روز عاشورا بود، بسیاری از یاران باوفای امام حسین (ع)، به خاک و خون غلتیده و به شرف شهادت رسیده بودند "ابوتمامه صیداوی" یکی از فداکاران و یاران امام حسین (ع)، متوجه شد که وقت نماز ظهر فرا رسیده است بی‌درنگ به حضور امام حسین (ع) شتافت و گفت "یا ابا عبدالله! جانم فدایت! می‌بینم که این دشمنان بی‌دین، دست به نبردی سخت زده‌اند، اما به خدا سوگند! من نمی‌گذارم تو کشته شوی مگر این که پیش از تو به خون درغلتیم، اینک دوست دارم که این آخرین نماز ظهر را با شما به جای آورم. امام (ع) سر به آسمان بلند کرد و چون دید هنگام نماز فرا رسیده، فرمود "ای ابوتمامه! از نماز یاد کردی؛ خداوند تو را در صف نمازگزاران قرار دهد" در این هنگام یکی از سربازان سپاه یزید، با صدای بلند و گستاخانه و بی‌شرمانه فریاد برآورد "نماز شما مقبول درگاه خداوند نیست!" زهیر بن قین و سعید بن عبدالله، پیش روی حضرت ایستادند تا امام بتواند نماز ظهر را به جای آورد، آن دو بزرگوار، وجود خود را سپر تیرها و نیزه‌ها ساختند و امام در آن هنگامه خون و شمشیر، با تعداد اندکی از یاران بی‌ظنیرش که باقی مانده بودند، به اقامه نماز خوف پرداخت

منتهی الآمال ج ۱ ص ۴۲۰

### آخرین وداع امام حسین علیه السلام

نوبت میدان رفتن امام (ع) سر رسید ابتدا چند نفر از سپاه دشمن به جنگ حضرت آمدند و به درک واصل شدند، ابن سعد فریاد زد "چه می‌کنید؟ این پسر علی است، روح علی در پیکر اوست، با او تن به تن جنگ نکنید"

دشمن نیزنگ دیگری به کار برد؛ سنگ پرانی و تیراندازی! جمعیت بسیار زیادی از دور شروع به تیراندازی کردند و سنگ پرتاب می‌کردند

امام حسین (ع) حمله کرد و سربازان دشمن گریختند، ابا عبدالله حمله را خیلی ادامه نمی‌داد تا فاصله‌اش با خیمه‌ها زیاد نشود. نقطه‌ای را مرکز قرار داده بود که از آن نقطه صدا به حرم می‌رسید. حضرت در آنجا با گفتن "لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم" زنده بودنش را خبر می‌داد

امام (ع) که با اهل بیت وداع کرده و به جنگ رفته بود، خودش را به شریعه فرات رساند. در این هنگام شخصی فریاد زد: "حسین! تو می‌خواهی آب بنوشی؟! به خیام حرمت ریختند!"

امام (ع) به خیمه‌ها برگشت. وقتی برای بار دوم خواست با اهل بیتش وداع کند، فرمود "اهل بیت من! شما حتما بعد از من اسیر می‌شوید، بکشید در مدت اسارتتان، کوچکترین تخلفی از وظیفه شرعی‌تان نکنید. مبدا کلمه‌ای به زبان بیاورید که از اجر شما بکاهد، ولی مطمئن باشید، که این پایان کار دشمن است. این کار، دشمن را از پا در می‌آورد، بدانید که خدا شما را نجات می‌دهد و از ذلت حفظ می‌کند.

اهل بیت، خوشحال شدند و امام با آنها وداع نمود - بعد از مدتی، صدای شیهه اسب امام را شنیدند، گفتند: امام برای بار سوم آمده است تا با آنها خداحافظی کند.

بیرون آمدند، اما ذوالجناح را بدون امام دیدند. متوجه شهادت امام شدند، دور اسب را گرفتند، هر کدام سخنی با آن می‌گفت، کودکی گفت: آیا پدرم با لب تشنه شهید شد؟

حماسه حسینی ج ۲ ص ۲۱۵-۲۱۲

### آب دادن حسین علیه السلام به سپاه دشمن

کاروان حسینی، شب را در منزلگاه شراف به سر بردند. بامداد، امام (ع) دستور داد ظرفها و مشکها را پر از آب کرده و به راه خود ادامه دهند. هنگام ظهر یکی از همراهان تکبیر گفت امام (ع) علت تکبیر را پرسید، او گفت "تخلستانهای کوفه دیده می‌شود" کسانی که به راه آشنا بودند، گفتند "اینجا کجا و کوفه کجا؟" با دقت به راه نگاه کردند، دریافتند که لشکر مجهزی غرق در اسلحه، پیش می‌آید. امام (ع) فرمود "آری، سپاه مجهزی به پیش می‌آید"

در این هنگام با اصحاب به مشورت پرداختند که در برابر سپاه دشمن، کجا سنگر بگیرند. آنها گفتند: در همین نزدیکی، از ناحیه چپ، قریه "دو حُسم" مکان مناسبی است

کاروان آنجا رفته، خیمه‌ها را برپا کرده و آماده دفاع شدند - طولی نکشید که سپاه هزار نفری به فرماندهی حر بن یزید ریاحی، به آنجا رسید، اما معلوم بود که در حال حاضر قصد جنگ ندارند. امام (ع) آثار تشنگی و رنج فراوان را در چهره‌های سپاه حر مشاهده نمود، و به یاران فرمود: از آبی که همراه دارند، آنها و حیواناتشان را سیراب کنند. به دستور آن حضرت تا آخرین نفر آنها را آب دادند

علی بن طعان محاربی می‌گوید "من آن روز در لشکر حر بودم و آخرین نفری بودم که دنبال لشکر به آنجا رسیدم؛ چون حسین (ع) تشنگی من و اسبم را دید، فرمود "روایه را بخوابان" من شتر را خواباندم، فرمود "از آب بیاشام" اشامیدم و اسبم را نیز سیراب کردم"

سوگنامه آل محمد ص، ص ۲۱۸ به نقل از نفس المهموم ص ۹۳ ترجمه ارشاد مفید ج ۲، ص ۸۰

### آرامش امام حسین علیه السلام در روز عاشورا

امام سجاد (ع) فرمود "روز عاشورا، هنگامی که کار بر امام حسین (ع) بسیار سخت شد، عده‌ای از یاران آن حضرت دیدند که حال امام (ع) با حال آنها فرق دارد. آنان، هر چه بیشتر در محاصره دشمن قرار می‌گرفتند، ناراحت‌تر می‌شدند و دل‌هایشان پریشان‌تر می‌شد، ولی حال امام حسین (ع) و بعضی از خواص یاران چنین نبود، بلکه رنگ چهره آنها برافروخته‌تر می‌شد و آرام‌تر می‌شدند. در این وقت بعضی به یکدیگر می‌گفتند "گویا حسین (ع) باکی از مرگ ندارد"

امام (ع) به آنها رو کرد و فرمود "ای فرزندان عزیز و بزرگوار من! قدری آرام بگیرید، صبر و تحمل کنید، زیرا مرگ پلی است که شما را از گرفتاریها و سختیها به سوی بهشت‌های وسیع و نعمت‌های جاودان گذر می‌دهد. کدامیک از شما دوست ندارد از زندانی به قصری انتقال یابد؟ آری مرگ برای دشمنان شما قطعاً چنان است که از قصری به سوی زندان انتقال یابند پدرم نقل کرد که رسول اکرم (ص) فرمود "إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جَسْرٌ هُوَ لَاءِ إِلَى جَنَاتِهِمْ وَجَسْرٌ هُوَ لَاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ" همانا دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پلی است که مؤمنین را به سوی بهشت و کافران را به سوی دوزخ می‌کشد

سپس فرمود "نه من دروغ می‌گویم و نه پدرم و رسول خدا به من دروغ گفته‌اند" معانی الأخبار صدوق ص ۲۸۸